

آرمانی رویاروی با آرمان (نگرشی تحلیلی به فرایند انتقال قدرت در حاکمیت سربداریه)

محبوبه زارع^۱

دکتر ابوالقاسم رحیمی^۲

چکیده

هجوم مغولان و استمرار درناک و ویرانگر خانان و سرداران مغول بر سرزمین ایران، جز تباهی، ویرانی و سقوط، برآیندی نداشت. در برهه‌ای از این تاریخ پر رنج، که این قوم بیابانگرد و خشن، با خودکامگی و خصایص غیر انسانی، ایرانیان را آماج ظلم و ویرانی خود نموده بودند، گروهی از مردمان خراسان، حماسه‌ای شگفت و دوران ساز را آفریدند؛ حماسه‌ای چنان دوران ساز، که تا دیرگاه بر جان و زبان مردمان این دیار و پژوهشگران دوره‌های تاریخی جاودانه ماند. جنبش سترگ سربداران که از مهم ترین جنبش‌های مستقل ملی و شیعی است، با هدف نابودی ظلم و ستم و در جست و جوی روابط عادلانه‌ی انسانی، عدالت و آزادی پا به عرصه ظهور گذاشت. رهبران این جنبش که اغلب از میان توده‌های مردم برخاستند، آرمان‌های والایی چون ظلم ستیزی و بیگانه ستیزی، دادگری و جوانمردی را پیشه راه خود ساختند؛ اما این آرمان چندان دوامی نیاورد و رهبران جنبش در پی دست یافتن به قدرت، یکی پس از دیگری، گرفتار در چنبره‌ی قدرت‌طلبی، کشته شدند و از آرمان اولیه‌ی خویش، در عمل بازماندند. نگارندگان بر در این جستار پژوهشی برآنند تا همراه با پرداختن به ویژگی‌های مثبت این جنبش، به بررسی علل افول سربداران با توجه به عنصر قدرت پرداخته، چگونگی جابه‌جایی قدرت در بین رهبران این جنبش را واکاوند و به این پرسش اساسی پاسخ گویند که آیا این جنبش مردمی به آرمان‌ها و آرزوهای خویش دست یافت ؟

واژگان کلیدی: آسیب‌شناسی، سربداران، انتقال قدرت، آرمان عدالت خواهی.

۱. دانشگاه حکیم سبزواری

۲. دانشگاه حکیم سبزواری

مقدمه

حاکمیت ظالمانه و خشونت بار مغولان، با تباهی‌های بی‌شمار و پیامدهای درناک خویش، هر لحظه بذر دگرگون خواهی و قیام را در دل مردمان ایران پراکند و به تدریج زمینه‌های تغییر و دگرگونی را در جامعه ایرانی فراهم ساخت. نقطه آغازین تغییر، در منطقه‌ای از خراسان، در روستایی کوچک به نام باشتین از توابع بیهق، سبزوار، روی داد. شماری از مردمان این روستا، به تنگ آمده از رفتار ناروای مغولان، شعار "سر خود را بر دار دیدن بهتر از تن به ذلت سپردن است"^۱ را سر دادند و سربداران نام گرفتند. این حرکت عظیم مردمی که در آغاز در پی دست یافتن به عدالت و در جستجوی آزادی و براندازی ظلم و ستم شکل گرفته بود، در طی زمان دچار تغییر گردید و رفته رفته، آرمان‌های آغازین که اصولاً جنبش برای آن شکل گرفته بود، از یادها رفت. جستار پیش رو، با نگرشی آسیب شناسانه، بر آن است تا با پرداختن به مقوله‌ی جابه جایی قدرت در سلسله‌ی سربداریه و بررسی کنش - واکنش‌های امیران سربداری و رفتار آنان در پیوند با مردم، به این پرسش پاسخ دهد که این جنبش که با آرمان عدالت خواهی و ایجاد مناسبات انسانی آغاز شده بود، آیا در ادامه‌ی حیات سیاسی خویش، به این اصول پایبند ماند یا به کج راه رفت؟ هم از این رو، پژوهش حاضر نخست، پس از پرداختن به پیشینه‌ی تحقیق، به بازساخت مفهوم آسیب‌شناسی خواهد پرداخت و سپس، در ادامه، از این منظر به تحلیل جنبش سربداران خواهد پرداخت.

پیشینه‌ی پژوهش

نخستین آثاری که در آن‌ها به ماهیت و چگونگی شکل‌گیری جنبش سربداران پرداخته‌اند، برآیند کار تاریخ نگارانی است که هم عصر با این جنبش زیسته‌اند. از آن پس و در دوره‌های تاریخی پس از این رویداد، با آثاری چند، نگاشته شده توسط تاریخ نگارانی همچون حافظ ابرو، فصیحی خوافی، سمرقندی، میر خواند و ... مواجهه می‌گردیم؛ این آثار با نگاهی

۱. این شعار در چند کتب تاریخی به این صورت آمده است :

اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کنیم و الا سر خود را بر دار ببینیم که دیگر تحمل ظلم و تعدی نداریم. (مطلع سعدین و مجمع بحرین: ۱۴۷) (روضه الصفا: ۴۴۹۵) (زبدۀ التواریخ: ۱۴۶).

گزارش گرانه به سلسله‌ی سربداریه، همچون دیگر حکومت‌ها پرداخته‌اند و اغلب با سنت تاریخ‌نویسی کهن، از این سلسله یاد کرده‌اند. نخستین کار پژوهشی شاخص، که به طور اختصاصی درباره جنبش سربداران نوشته شده، اثری است از پطروشفسکی با نام *نهضت سربداران خراسان*؛ اثری که علی رغم نقص‌ها و کاستی‌هایش، از آن رو که راهگشای پژوهش‌های بعدی است، سخت درخور تأمل و بررسی است. افزون بر پطروشفسکی و در همین راستا، از شرق‌شناسان دیگری چون جان ماسون اسمیت، برتولد اشپولر و دیگران نیز باید یاد نمود. در دوره‌ی متاخر، شناخت سربداران و ماهیت جنبش آنان، مرهون تلاش‌ها و پژوهش‌های ارزشمند پژوهشگرانی همچون یعقوب آرژند، عبدالرفیع حقیقت و رسول جعفریان است که با خلق آثاری در این زمینه راه را بر پژوهشگران این عرصه هموار ساخته‌اند. ذکر نکته‌ای سودمند است: هرچند پژوهش‌هایی در این حوزه صورت پذیرفته و به عرصه‌ی آگاهی عمومی نیز رسیده است، اما همچنان آشکارا می‌توان باور داشت که به این دوره تاریخی کشورمان، آن گونه که شایسته این حرکت سترگ بوده، پرداخته نشده و شوربختانه تاکنون ابعاد گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این جنبش چندان مورد توجه قرار نگرفته است. عمده پژوهش‌هایی که در این حوزه به انجام رسیده، بیش‌تر صبغه‌ی مذهبی و دینی جنبش را مورد بررسی قرار داده‌اند. از این رو پژوهش پیش رو بر آن است تا با تحلیلی آسیب شناسانه، فرایند انتقال قدرت در حاکمیت سربداریه را بررسی کند. گفتنی است که با توجه به مشاهدات نویسندگان، اثری کامل و همه جانبه در این راستا (آسیب‌شناسی جنبش سربداری) یافت نشده است. این در حالی است که پژوهش‌هایی چون "آسیب‌شناسی قدرت در اندیشه مولانا"، "آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم" با توجه به عنصر قدرت تا حدی راه گشا بوده و مورد استفاده نویسندگان قرار گرفته است.

مفهوم آسیب و آسیب‌شناسی

آسیب‌شناسی (pathology)، اصولاً مفهومی است در پیوسته با دانش پزشکی و از دیدگاه این دانش، به فرایند ریشه یابی بیماری‌ها گفته می‌شود (ستوده، ۱۳۸۹: ۱۷). این اصطلاح - واژه، فراهم آمده از دو جزء است: path، مشتق از کلمه یونانی pathos، به معنی احساسات، تجربه، غضب، رنج، محنت و آسیب و logy به معنی شناخت؛ بدین ترتیب و هم از

این روست که در زبان فارسی، این اصطلاح^۱ به ناخوشی‌شناسی، علم تشخیص امراض، مطالعه علائم غیرعادی و انحراف از حالت طبیعی ترجمه شده است. ذکر معنای آسیب نیز در این جا سودمند خواهد بود: زخم، کوب، عیب یا نقص یا شکستگی که به سبب ضربت و زخم شود، تعب و آفت آمده است (معین، ۱۳۸۶: ۵۸). این اصطلاح در همه‌ی رشته‌ها اعم از کاربردی، پایه، طبیعی و انسانی کاربرد خاص خود را دارد و به صورت‌های آسیب‌شناسی اجتماعی، آسیب‌شناسی فرهنگی، آسیب‌شناسی سیاسی و ... به کار می‌رود. آسیب‌شناسی اساساً ناظر بر ضعف‌ها، نارسایی‌ها و اشتباهات است.

از آن جا که در این جستار به جنبش سربداران، به مثابه‌ی خیزشی مردمی، از منظر اجتماعی پرداخته شده است، ضروری است که تعریفی از آسیب‌شناسی اجتماعی ارائه شود. **ستوده** در کتاب *آسیب‌شناسی اجتماعی* در این باره چنین آورده است: "انسان از دیرباز، خود را در کانون آفرینش پنداشته و برون از وجود خود را با تن خویش سنجیده است؛ از این رو جامعه را نیز با کالبد خویش مقایسه کرده، این مقایسه را اندام وارگی می‌گویند. اندام وارگی نظریه‌ای در جامعه‌شناسی است که بر پایه آن جامعه را همچون موجوداتی زنده در نظر می‌آیند. در مشابهت کالبد انسانی با کالبد جامعه، می‌توان آسیب‌شناسی را مطالعه و ریشه یابی بی‌نظمی‌های اجتماعی تعریف کرد" (ستوده، ۱۳۸۹: ۲۰). بدین ترتیب می‌توان گفت همچنان که بدن به عنوان یک سیستم برای بقا تلاش می‌کند و هر عنصر در این راستا وظایفی بر عهده دارند، در جامعه نیز بروز آسیب به معنای وجود خلل در عضو و یا اعضای است که به هر دلیل نتوانسته‌اند وظیفه خود را به نحو مطلوب انجام دهند (ر. ک: عیوضی، ۱۳۸۴: ۳۴). از دیگر سو، مبتنی بر آن که پژوهش حاضر به بررسی فرایند انتقال قدرت در حاکمیت سربداریه می‌پردازد، تعریفی از آسیب‌شناسی قدرت نیز ضروری می‌نماید. در آسیب‌شناسی قدرت بحث از شناسایی چالش‌ها و کاستی‌هایی است که احتمال دارد به ساحت‌های گوناگون قدرت^۲ وارد آید. منظور از

۱. آسیب‌شناسی: شاخه‌ای از پزشکی که با ماهیت اساسی بیماری به ویژه تغییراتی در بافت‌ها و اعضای بدن که باعث ایجاد بیماری می‌شوند و یا در اثر بیماری به وجود می‌آیند ارتباط دارد (دورلند، ۱۳۸۶: ۷۸۳).

۲. از آنجا که قدرت معنایی متفاوتی را شامل می‌شود ساحت‌های گوناگون قدرت گفته شده است. کلود در کتاب *درآمدی بر انسان‌شناسی* معتقد است اگر واژگانی را که درباره قدرت به کار می‌روند با یکدیگر مقایسه

آسیب‌شناسی قدرت، قدرتی است که در گام نخست مطلوب و بدون فساد است، اما در فرایند اعمال و اجرا از اهداف خود دور و دچار فساد می‌شود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در آسیب‌شناسی قدرت باید نهاد و ساختار آن را نیز بررسی کرد؛ بدین معنی که هر قدرتی ممکن است دچار آسیب شود حال ممکن است این آسیب در گستره نظری-نفسانی و ساختار قدرت باشد و یا در گستره کارکرد و عملکرد (ر. ک: باقری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲).

نگاهی کلی به حرکت سربداران

جنبش سترگ سربداران، جنبشی ملی، مذهبی و مستقل بود که در پی دست یافتن به عدالت و آزادی و در راستای براندازی ظلم و ستم حاکمان مغول شکل گرفت. این جنبش اجتماعی در پی تعالیم مذهبی شماری از شیوخ خراسان آغاز و سپس به صورت یک حرکت ملی- مذهبی گسترده شد. نقطه آغازین شورش، به دنبال برآورده نشدن خواسته‌ی فرستاده‌ی خان مغول (شاهد طلبی)، از سوی دو برادر به نام حسن و حسین حمزه شکل گرفت که تحمل خواسته فرستاده را نکردند و او را به قتل رساندند:^۱

"دو برادر گفتند: دیگر تحمل این ننگ نخواهیم کرد. بگذار سر ما بر دار رود. شمشیر از نیام برکشیدند و هر پنج مغول را کشتند و از خانه بسیرون رفتند و گفتند ما سر به دار هستیم" (حقیقت به نقل از فصیحی، ۱۳۶۳: ۱۴۰).

بدین ترتیب حکومت سربداران آغاز شد. عناصر حکومت سربداران مرکب از دو جناح بود: شیخیان (هواداران شیخ خلیفه) و امیران سربدارای؛ بدین گونه می‌توان از اینان به عنوان

کنیم می‌بینیم که قدرت از فرایندهای متفاوتی استفاده می‌کند بدون آن که با این فرایندها یکی گرفته شود. نفوذ، توانایی، استیلا، مشروعیت و حاکمیت از جمله این واژگان‌ها هستند (کلود، ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۵۸).

۱. به قول میرخواند "در همین اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان در رسید، غوغا و شورش در میان جماعت ملاحظه کرد، جمعی از جوانان گرد کرد و ایشان او را به سرداری قبول کردند و گفتند اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کنیم و آلا سر خود را بر دار ببینیم که دیگر تحمل ظلم و تعدی نداریم و به سربدار ملقب شدند" (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۹۵).

رهبران جناح مذهبی از یک سو و رهبران جناح سیاسی، از دیگر سو تعبیر کرد.^۱ از ویژگی‌های این جنبش می‌توان به عدالت خواهی، بیگانه ستیزی، اعتقاد به مهدویت، فتوت و جوانمردی^۲ و مهم‌تر از همه، عدم توارث اشاره کرد. حکومت سربداران که با آغاز آن دوره‌ی ۱۲۰ ساله حکومت مغولان پایان یافته بود، سرانجام پس از چهل و اندی سال حکومت، تسلیم حمله تیمور شد و بدین ترتیب دولت سربداران که نخستین گام آن در سال ۷۳۶ برداشته شده بود در سال ۷۸۳ پایان یافت. این پایان یافتگی زودرس، خود برآیند عواملی چند بود: دو دستگی در بین سران سربدار، اختلافات داخلی، جنگ با دشمنان خارجی و چه بسا مهم‌تر از دیگر عوامل: قدرت‌طلبی رهبران جنبش. چنین عواملی به تدریج سربداران را ضعیف کرده، موجب سقوط آن‌ها گردید. قدیانی، در بیانی قابل تحلیل، اما در آغاز گنگ، علت فروپاشی سربداران را در روح پراشوب آن زمان می‌داند که ملوک طوایف برای کسب قدرت به جان هم افتاده‌اند(ر. ک: قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۲۰).

زمینه‌های جنبش سربداران

از آن جا که جنبش سربداران از دل توده مردم جوشیدن گرفت، بی‌گمان می‌توان، بلکه باید این جنبش را جنبشی مردمی - اجتماعی دانست؛ بر این اساس پیش از پرداختن به زمینه‌های این جنبش، ضروری است تعریفی از جنبش اجتماعی ارائه شود: کوئن معتقد است

۱ جنبش سربداران از سوی دو گروه با اندیشه‌ها و منافع متفاوت رهبری می‌شد: گروه ملاکین بومی به رهبری عبدالرزاق و سپس وجیه‌الدین مسعود که کمتر داعیه مذهبی داشتند و گروه دوم شیخ خلیفه و شاگردانش. گروه اول در آغاز با وفاداری رعایای خود توانستند نخستین حرکت را آغاز کنند اما به زودی و در زمان وجیه‌الدین مسعود از توان نیروهای مذهبی بهره مند شدند(ر. ک: رنجبر، ۱۳۸۲: ۵۲).

برای اطلاع بیشتر درباره گروه مذهبی جنبش رجوع کنید به: آژند(قیام شیعی سربداران) صفحات ۷۱-۱۲۵. ۲. از ویژگی‌های برجسته در میان سربداران آیین فتوت و جوانمردی است که سرلوحه اینان در این امر حضرت علی(ع) است. نمونه‌هایی از این برخورد جوانمردانه را می‌توان در میان سران سربدار مشاهده کرد از جمله خواجه شمس‌الذین علی که شب‌ها در کوی و برزن می‌گشت و به زنان بیوه و یتیمان کمک می‌کرد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به آژند (قیام شیعی سربداران) صفحات ۹۶-۱۰۱ و حقیقت(تاریخ جنبش‌های شیعی و دیگر قیام‌های قرن هشتم) صفحات ۸۲-۹۰.

"جنبش اجتماعی وقتی پدید می‌آید که گروهی از افراد به گونه‌ای سازمان یافته در صدد تغییر یا حفظ برخی از عناصر جامعه برآیند" (کوئن، ۱۳۸۸: ۳۳۷). به عبارت دیگر می‌توان گفت جنبش اجتماعی عبارت است از سازمانی شکل گرفته و مشخص که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دست یابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکیل اعضا می‌پردازد (ر. ک: ریشه، ۱۳۹۰: ۱۶۴). از این رو جنبش سربداران که با اهدافی خاص و با تشکیلاتی مردمی پا به عرصه ظهور گذاشت، جنبشی اجتماعی به شمار می‌آید. زمینه‌های این جنبش را می‌توان در چند بخش سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی برسید.^۱

زمینه‌های سیاسی

در اواخر سلطنت ایلخانیان، حکمرانی کشور به صورت یک پارچه نبود، بلکه هر ناحیه توسط فردی که ایلخان منصوب می‌کرد اداره می‌شد؛ برای نمونه، خراسان توسط شیخ علی بن قوشچی و تعدادی از شخصیت‌های منتفذ محلی که از مشهورترین آن‌ها می‌توان طغاتی‌مور، ارغون‌شاه، عبدالله بن مولای و علاالدین محمد فریومدی را نام برد، اداره می‌شد.^۲ هر یک از این حاکمان، هر نوع فشار و ظلمی را بر مردم روا می‌داشتند و شکایت مردم نیز راه به جایی نمی‌برد. این فشار و ظلم بعد از مرگ ابوسعید شدت یافت. با مرگ ابوسعید ایلخانی، هر یک از این شخصیت‌ها ادعای حکمرانی داشتند؛ از همین رو کشور دچار هرج و مرج و ناآرامی گردید و همین اوضاع آشفته، به همراه ظلم و ستم حاکمان عرصه را بر مردم تنگ‌تر کرد و بدین‌گونه، زمینه‌های جنبش فراهم می‌گردید.

زمینه‌های اجتماعی

حملات مغولان بر سرزمین ایران، جز تباهی و سقوط برآیندی نداشت. شرح ویرانگری‌های این بیابانگردان، بازتاب یافته در تاریخ جهانگشای جوینی، از زبان شخصی که به هنگام حمله به بخارا توانسته بود از مهلکه بگریزد، به خوبی گویای عظمت این ویرانی‌هاست:

۱. دسته بندی زمینه‌های جنبش به این صورت برگرفته از کتاب تاریخ جنبش‌های شیعی با تاکید بر سربداران گرفته شده است.

۲. برای اطلاع بیشتر از گروه‌های مختلف هر ناحیه در این عصر رجوع کنید به قیام شیعی سربداران صفحات ۱۷-۳۹ و تاریخ تیموریان صفحات ۱۱-۲۶.

"یکی از بخارا پس از واقعه گریخته بود و به خراسان آمده، حال بخارا را از او پرسیدند. گفت: آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند" (جوینی، ۱۳۷۸: ۱۸۹).^۱ بدین ترتیب، آمدن مغولان و قتل و غارت و فساد که در همه شئون راه‌انداختند، اخلاقیات جامعه را سست و متزلزل ساخت و بنیان اجتماعی جامعه از هم گسیخت. در چنین شرایطی، مردمان، به ستوه آمده از چنین وضعیتی، منتظر شعله‌ی ی جنبشی بودند تا به پا خیزند.

زمینه‌های اقتصادی

زمینه‌های نامساعد اقتصادی، همواره باعث بروز اقداماتی علیه حاکمان وقت شده است. برینتون در کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب*، بر آن است که "دشواری‌ها و ضعف‌های اقتصادی و احساس محرومیت در میان مردم، زمینه‌های بروز جنبش‌ها را فراهم می‌کند" (برینتون، ۱۳۶۳: ۳۷). افزون بر تباهی‌ها و فسادهایی که مغولان در عرصه سیاسی و اجتماعی بر مردم وارد ساختند، این شهرنانشناسان نالایق، اقتصاد کشور را نیز به سمت نابودی کشاندند. بیش‌ترین فشاری که در این زمینه بر مردم روا می‌شد، بحث مالیات بود. مورخان این دوره نوشته‌اند حدود پنجاه و سه مورد تحت عنوان خراج و مالیات و غیره از مردم شهر و روستا گرفته می‌شد (حقیقت، ۱۳۶۳: ۷۱).^۲ شرایط نابه سامان اقتصادی، فقر و فلاکت، همراه با ظلم و ستم حاکمان، زمینه‌های ظهور جنبش را هر چه بیش از پیش تقویت می‌نمود.

زمینه‌های مذهبی

برانداخته شدن خلافت عباسی (نماینده رسمی تسنن) توسط مغولان و سهل‌گیری آنان در رابطه با مذهب، فرقه‌های مختلف تشیع در ایران گسترش داد. افزون بر این در این زمان، شاخه‌ای دیگر از تفکر اسلامی یعنی عرفان و تصوف نیز شکوفا شد (ر. ک: امین‌زاده، ۱۳۸۴: ۸۷).^۳ بدین ترتیب با نفوذ مشایخ تصوف و تعالیم آن‌ها در بین مردم همراه با تبلیغ شیعه

۱. برای اطلاع بیش‌تر رجوع کنید به تاریخ جهان‌گشای جوینی جلد اول.

۲. برای اطلاع بیش‌تر رجوع کنید به جامع‌التواریخ، جلد ۲.

۳. برای اطلاع بیش‌تر رجوع کنید به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایران در قرن هشتم صفحات

اثنی‌عشری، که تا آن زمان حاکمیتی سیاسی را به دست نگرفته بود و چشم‌اندازی آرمانی را مطرح می‌نمود، مفاهیمی چون عدالت گستری و مساوات طلبی، مبارزه با ظلم و ستم و بیگانه‌ستیزی در بین مردم رواج یافت. شرایط نابه سامان اواخر دوره ایلخانیان به این مفاهیم رنگی عینی‌تر بخشید؛ از این رو مبارزات مردمی با رهبری شیوخ در جهت براندازی ظلم و ستم و برقراری عدالت بالا گرفت. جنبش سربداران سردمدار این نوع مبارزات مردمی بود.

آرمان‌های سربداران

پیش از این گفتیم که شرایط نامساعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... مردم را بر آن داشت تا در برابر جور و ستم حاکمان مغول به پا خیزند. انگیزه بخش این قیام، آرمان‌هایی چند بود: دعوت به عدالت اجتماعی، مساوات خواهی، بیگانه‌ستیزی، رهایی از حاکمیت بیگانگان و... که این همه، در پرتو تعالیم شیعه‌ی اثنی‌عشری و توسط رهبران مذهبی جنبش گسترش می‌یافت. یادکرد نکته‌ای در این مجال سودمند خواهد بود: گسترش روح عدالت خواهی در این جنبش، تجلی خویش را در مبارزه با بیگانگان یافته بود؛ تو گویی که این دو آرمان، همچون دو روی یک سکه عمل می‌نمودند؛ آن چه در پی خواهد آمد، نمونه‌هایی است از دادگرایی و آرمان عدالت خواهی، توسط سران سربداری.

نخست از رهبران مذهبی جنبش آغاز می‌کنیم. شیخ خلیفه و شیخ حسن - رهبرانی که اجرای عدالت را شعار خویش ساخته و در این راه جان خود را فدا کردند - با تکیه بر تعالیم شیعه اثنی‌عشری و باور به نفی حاکمان جور و به تبع آن، مبارزه با ظلم و ستم، مردم را به حرکت واداشتند. پیام شیخ حسن در قالب نامه‌ای به محمد بیک جانی قربان و درخواست او در راستای برقراری عدالت اجتماعی و کم کردن فشار بر مردم نمونه‌هایی از این نوع تفکر است.^۱

حال به احوال نخستین حاکم سیاسی سربداری، یعنی امیرعبدالرزاق باشتینی می‌رسیم. اگر تهور و بی‌باکی او در حمایت از برادران حمزه و به تبع آن خیزش سربداران را در جهت براندازی ظلم و ستم و برقراری عدالت اجتماعی بشماریم - که بی‌گمان جز این نیست - به خوبی می‌توان دریافت که پایه‌های این جنبش در راستای دستیابی به برابری‌های اجتماعی

۱. نامه شیخ حسن به محمد بیک جانی قربان در کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین و روضه الصفاق ۵.

صورت گرفته و امیر عبدالرزاق باشتینی به دنبال برقراری عدالت در میانه‌ی مردمان ستم کشیده بوده است. این در حالی است که اگر چگونگی رسیدن امیر عبدالرزاق به باشتین و پیوستن او را به جنبش^۱ بررسی‌یم، در نسبت دادن او به این خواست اجتماعی، تاملات گوناگونی قابل طرح می‌گردد؛ چرا که بسیاری از کتب تاریخی به دمدی مزاج بودن او و تصمیم‌گیری‌های عجولانه‌ی او اشاره‌ها کرده‌اند. از طرفی رفتار او در رابطه با بیوه علالدین محمد و شیوه رفتاری او در این زمینه تفاوتی با حاکمان مغول و نحوه عملکرد آن‌ها ندارد. این نمونه‌ها، مباحثی است که در انگیزه اصلی عبدالرزاق (براندازی ظلم و ستم و برقراری عدالت) و آغاز جنبش درهاله‌ای از ابهام قرار دارد. این اما همچنان خواست اصلی جنبش را از اعتبار ساقط نمی‌کند؛ توضیح آن که خواست عمومی مردم، جز عدالت و رهایی از جور حاکمیتی ستمکار نبوده است؛ حاکمیتی چنان لجام گسیخته، که هر خواسته‌ای را بی‌پروا مطرح و از مردمان می‌خواسته است؛ بدین ترتیب و مبتنی بر نشانه‌هایی چند، می‌توان دریافت که فضای عمومی جامعه و شرایط خاص اجتماعی چنان بوده که رهبران جنبش را، خواسته و ناخواسته، به سوی اجرای عدالت اجتماعی راه می‌برده است. هر چند در این راه، اینان چه بسا پیمان شکنانه و به واسطه‌ی سازوکار معیوب حاکم بر روابط قدرت، رفتاری ناروا نیز داشته‌اند. آن چه در سفرنامه/ابن بطوطه آمده به خوبی نشان دهنده‌ی این فضای عدالت خواهی است:

"این عدالت چنان در میان سربداران رونق گرفته بود که [گاه] سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه اینان روی خاک می‌ریخت و تا [زمانی که] صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به سوی آن دراز نمی‌کرد" (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۴).

۱. امیر عبدالرزاق از طرف ابوسعید برای گرفتن مالیت به کرمان رفته بود و صد و بیست هزار دینار از مال و جهات نقد کرده بود اما همه را خرج کرد و چون چیزی نداشت مظطرب و درماند بود تا اینکه تصمیم گرفت به زادگاهش برگردد. در همین اثنا، قضیه برادران حمزه پیش آمد. عبدالرزاق به مردم پیوست و به طرفداری از برادران حمزه، داد مبارزه با بیگانگان و برقراری عدالت سر داد و گروهی را گرد خویش فراهم آورد و بدین ترتیب جنبش سربداران شکل گرفت (ر. ک: حبیب السیر، ج ۳: ۳۵۷). با توجه به اینکه عبدالرزاق از جمله مالکان باشتین بوده و حتی خود برای جمع آوری مالیات به کرمان رفته بود، سر دادن شعارهایی از نوع سربداریه و همراه شدنش با مردم، آن هم بعد از خرج کردن پولی که از مالیت گرد آورده بود تا حدی دارای ابهام است؛ اینکه آیا عبدالرزاق به دنبال مساوات طلبی و عدالت بوده یا در پی منافع شخصی؟

از دیگر نمودهای گرایش به گسترش عدالت و داد، در میان سران سربدار، باور و رفتار وجیه‌الدین مسعود است. در نگاه او بنده و ارباب یکسان می‌نمود. مسعود همه را به یک چشم می‌نگریست و کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌داد. انتخاب‌ای تیمور، غلامی از گروه غلامان و بندگان، به نیابت از خویش در سبزووار، ترجیح ندادن خود بر دیگران و.. خود نمودهایی است آشکار از چنین گرایشی. ذکر آن چه مرعشی، با بیان ویژه‌ی خویش، در این باره آورده است، سودمند خواهد بود و همچنان گویای نمودی دیگر از مساوات طلبی‌های امیری سربرداری، وجیه‌الدین مسعود:

"امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچون یکی از ایشان می‌دانست و در تصرف اموال، خود را بر دیگران تفضل نمی‌نمود و با خلق طریقه صلاح و راستی می‌ورزید" (امین‌زاده به نقل از مرعشی، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

خواجه شمس‌الدین علی، یکی دیگر از حاکمان سربرداری است که به گفته‌ی تاریخ نگاران، دوره‌ی حکومت او اوج عدالت اجتماعی و بلندای نفی ستم و بیداد اجتماعی بوده است. او، در اقدامی مردم دوستانه دادخواهانه، به لغو کردن برات‌ها^۱ اشاره کرد. این اقدام او، دقیقاً در راستای رفع ظلم و ستمی بود که بر رعیت روا می‌شد. رعایت عدل و انصاف از جانب او در بین رعایا به حدی بود که خود مستقیماً به سرکشی امور می‌پرداخت. میرخواند در این باره نقل می‌کند: "شبها با یک دو نفر در محلات طواف کردی و اخبار معلوم فرمودی و در هر ولایت منہیانی داشت که هر امری که حادث شدی از کلی و جزئی به سمع رسانیدی" (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۶). گرایش‌های انسانی و مساوات طلبی او تا بدان مایه بود که با پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌های گوناگون شهر، حتی غسالان، شریک می‌شد و خود را هم ردیف آن‌ها قرار می‌داد (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۱۶۹). این در حالی است که او، مبتنی بر باور خود، در رفتاری سطح‌گرایانه و در سطح مانده، با اندیشه‌ی رفع مفاسد اجتماعی، ۵۰۰ فاحشه را در چاه فرو می‌اندازد (ر. ک: میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۶).^۲ تا جامعه‌ی فسادپرور را به صلاح آورد.

۱. نوشته‌ای که بدان دولت بر خزانه یا بر حکام حواله‌وجهی دهد، نوشته‌ای است که به موجب آن دریافت یا پرداخت پول را به دیگری واگذار کنند (معین، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

۲. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه رجوع کنید به قیام شیعی سربداران. صفحات ۱۶۴-۱۶۸.

خواجه یحیی کرابی، یکی دیگر از سران سربدار نیز مساوات طلبی و طرفداری از ضعفا و فقرا را سرلوحه کار خویش قرار داده بود. وی خود را هم ردیف مردم عادی در نظر می‌گرفت و از شمار آنان می‌شمرد. میر خواند این ویژگی خواجه یحیی کرابی را این چنین بازتاب می‌دهد: "اهل صلاح و تقوی در زمانش به فراغ بال زندگی می‌کردند و تربیت و تقویت علما کردی و درویشان را رعایت نمودی. نوکران و ملازمان او، مجموع، صوف پوش بودند و بر سر خوان او پیوسته غنی و فقیر می‌نشستند" (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۸). از دیگر اقدامات برجسته و ماندگار او، یکی نیز، براندازی طغاتی‌مور و ریشه کن کردن عنصر مغول در خراسان بود؛ اقدامی همچنان در راستای برقراری عدالت اجتماعی و رفع ظلم و ستم، که پیش از این باز نمودیم که در بنیاد و اساس، تقابل امیران سربداری با بیگانگان، مغول، خود نمودی دیگر از آرمان عدالت خواهی آنان بود.

خواجه علی موید آخرین حکمران سربداریه است که در جهت رفاه حال مردم و اجرای عدالت و تقویت مذهب تشیع اقداماتی انجام داد. وی در زمینه رفاه حال مردم تلاش بسیار می‌کرد و حتی در امر مالیات، که حاکمیت‌های کهن سخت بدان وابسته بودند، نیز اقداماتی انجام داد. او اجازه نمی‌داد مأ مورانش بیش از حد معمول از رعیت مالیات بگیرند (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۱۹۶). کمک به بیوه زنان و ناداران، دستگیری یتیمان، نشستن خاص و عام بر سر خوان نعمت او، استمالت و دلجویی او از مردم و.... همگی سمت و سویی اجتماعی - مردمی و در جهت رفاه حال مردمان و برقراری عدالت اجتماعی است. از دیگر اقدامات او تبلیغ و ترویج مذهب تشیع^۱ است که از جمله آرمان‌هایی سران سربدار در آغاز جنبش بود.

در پایان این بخش ذکر این نکته سودمند است که یکی از جلوه‌های بارز برابری‌های اجتماعی در میان سران سربدار، نحوه برتخت نشستن شخصیت‌ها و سران سربدار است؛ به عبارت دیگر عدم توارث در رسیدن سران سربدار به حکومت می‌تواند نشانه‌ای از برابری بین

۱. گفتنی است اقدامات خواجه علی موید در ترویج مذهب تشیع بیش تر جنبه ظاهری داشته و حتی با اعتقادات رهبران مذهبی جنبش و پیروان آن‌ها در این زمینه مخالف بود. رجوع کنید به فرایند انتقال قدرت همین مقاله.

مردم باشد^۱. وجود شخصیت‌هایی چون کلو^۲ اسفندیار، حیدر قصاب، پهلوان حسن دامغانی و حتی‌ای تیمور که در شمار بندگان پدر امیر وجیه‌الدین مسعود به شمار می‌رفته و حتی فراتر از آن، خواجه یحیی کرابی که از نوکران و مقربان امیر مسعود بود همگی نشان از مردمی بودن جنبش سربرداری و باور به برابری در میانه‌ی سران سربدار و مردم است.

فرایند انتقال قدرت و آسیب‌شناسی آن

قدرت، همان مفهوم آشنا و روشنی که در معنای توانایی داشتن و توانستن آمده است (معین، ۱۳۸۶: ۲۶۴۴)، در دیدگاه جامعه‌شناسان، معنایی دقیق‌تر می‌یابد: قدرت امکانی است که بر مبنای آن، فرد یا گروهی می‌تواند اراده‌اش را بر شخص یا اشخاص دیگر تحمیل کند و در نتیجه، یک شخص یا گروه می‌تواند از این طریق، رفتار دیگران را تحت نظارت خود درآورد. سازمان‌ها نیز می‌توانند همین قدرت را اعمال کنند (ر. ک: کوئن، ۱۳۸۸: ۳۲۰). در اینجا لازم است تعریفی از قدرت سیاسی نیز ارائه شود؛ تعریفی که ماکس وبر از قدرت ارائه می‌دهد، تعریفی جامع به نظر می‌رسد و در رابطه‌ی قدرت با یک جنبش اجتماعی - در این جستار، جنبش سربرداری - انطباق دارد: "ماکس وبر، قدرت را شانس و اقبال انسان یا دسته‌ای از انسان‌ها در تحقق اراده‌ی خود علی‌رغم مقاومت دیگر کنش‌ها تعریف می‌کند" (هیندس، ۱۳۸۰: ۲). جنبش سربداران نیز در بلبشوی خراسان و درگیری نیروهای مختلف در رسیدن به قدرت شکل گرفت. اینان، در نگرشی فرازمند و کلی به سلسله‌ی سربرداری و اوضاع اجتماعی، توانستند در مقطع زمانی خویش، مبتنی بر شرایطی مناسب با دگرگونی‌های جمعی، بر دیگر رقیبان خویش پیروز شوند و حکومتی مستقل تشکیل دهند.^۳ جنبش سربداران که در آغاز با

۱. وجود دوجناح شیخیه و سربدار و دو دستگی در بین این دو گروه در جابه‌جایی و بر تخت نشستن سران نیز بی‌تاثیر نیست.

۲. رئیس پیشه‌وران. رئیس هر صنف از کسبه (معین، ۱۳۸۶: ۲۸۹۲).

۳. از رقیبان سربداران می‌توان چوپانیان در آذربایجان و اران و ولایات جبال، جلایراند در عراق عرب، طغاتی‌موریان در جرجان و خراسان غربی، آل کرت در هرات و خراسان شرقی، ملوک شبانکاره در بخشی از فارس، اتابکان فارس و قراختاییان در فارس و کرمان، آل اینجودر فارس و اصفهان، اتابکان لرستان، اصفهان تا خوزستان، اتابکان یزد در ولایات تابع آن حوالی و شماری امیر نشین در طبرستان و مازندران را نام برد.

هدف براندازی ظلم و ستم و برقراری عدالت اجتماعی پا به عرصه ظهور گذاشت، در طی سال‌های حکومت، گرفتار قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی‌های شماری از سران سربدار قرار گرفت و حاکمان جنبش در پی دست یافتن به قدرت یکی پس از دیگری کشته شدند. آن چه در پی خواهد، نگرشی است به فرایند انتقال قدرت و نگرشی آسیب شناسانه بدان در جنبش سربداری. نقطه‌ی آغازین رویارویی برای قدرت را در برخورد وجیه‌الدین مسعود با برادر خویش، امیر عبدالرزاق به آشکاری می‌توان دید: پس از بر تخت نشستن امیر عبدالرزاق، امیر قصد داشت با دختر بیوه‌ی خواجه علا‌الدین محمد ازدواج کند؛ اما زن حاضر به این کار نشد و شبانه به نیشابور فرار کرد. عبدالرزاق، برادر خود وجیه‌الدین مسعود را برای دستگیری آن زن مأمور کرد؛ اما چون امیر مسعود به آن زن رسید، با گفته‌های زن، بر او رحم آورده، او را آزاد نمود. چون عبدالرزاق از این رفتار برادر آگاه شد، مسعود را به خشم مخاطب ساخت و بدو دشنام‌های زشت داد. در پی مناقشه - نزاعی که بین این دو صورت گرفت، عبدالرزاق توسط برادرش کشته شد (ر. ک: اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۴۹۷).^۱

این داستان که نخست و به ظاهر، تداعی بخش قتل عبدالرزاق، به واسطه‌ی افراط او در هوسرانی است^۲، به خوبی گویای نکته‌ای دیگر هم هست: امکان بروز خشونت، در شدیدترین حالت و صورت ممکن، در ساختار جنبشی که برای نفی روابط ضالمانه و غیر انسانی شکل گرفته بود؛ ذکر آن چه . کتابی در باره‌ی مناسبات قدرتی لجام گسیخته آورده است، بی‌گمان سودمند خواهد بود: "سودای کسب مقام و ریاست و دغدغه تثبیت و حفظ آن موجب می‌شود که ارباب جاه و مقام همه خطوط قرمز و انسانی را پشت سر بگذارند و از فرط نگرانی و بیم دست یابی رقیبان احتمالی، نزدیک ترین یاران خود را از میان بردارند" (کتابی، ۱۳۹۲: ۷۱).

اقدام دیگر امیر مسعود برای دست یابی به قدرت و تثبیت آن، کمک گرفتن از شیخ حسن جویری بود تا از این طریق پایه‌های حکومت خویش را قدرتمندتر سازد و از حمایت شیوخ و طرفداران آن‌ها استفاده کند. او به خوبی می‌دانست که به منظور حمایت عموم از سربداران، باید از اعتبار و مرجعیت شیخ حسن استفاده کند؛ هم از این روست که شیخ حسن

۱. همچنین رجوع کنید به روضه الصفا، ج ۵ صفحه ۴۴۹۷

۲. درگیری وجیه‌الدین مسعود با برادرش می‌رساند که وجیه‌الدین مردی دین دار، باتقوا و خداترس بوده و از همین رو آن زن را آزاد کرد (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۱۴۳).

را از زندان آزاد ساخت^۱ و او را تشویق نمود تا هواداران مخفی خود را برای ایجاد دولت جدید فراخواند تا از این طریق قدرت خویش را افزایش دهد و از مرجعیت شیخ حسن به سود خود استفاده کند. از همین روست که می‌توان گفت نه تنها قدرت بر اعتبار اجتماعی تاثیر می‌گذارد بلکه اعتبار اجتماعی نیز بر قدرت تاثیر میکند. در حقیقت اعتبار اجتماعی یکی از پایه‌های قدرت است که فرد می‌تواند برای تحقق اراده خود از آن استفاده کند (ر. ک: خلجی موحد، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

بعد از آزاد ساختن شیخ حسن، امیر مسعود که وجود شیخ را خطر و بلایی برای دولت خود و مانعی برای توسعه و جاه طلبی‌های خود می‌دانست، نقشه قتل شیخ حسن را طراحی کرد هر چند این قضیه برملا شد و به دنبال آن درآویش دست از همکاری با مسعود کشیدند. گفتنی است اگرچه اقدامات مسعود و از جمله قتل شیخ حسن، در جهت رسیدن به قدرت بود، دو دستگی و اختلافات داخلی دو گروه شیخیه و سربدار نیز در این امر بی‌تاثیر نبود. باتامور، در نگرشی هوشمندانه و واقع بینانه بر این باور است که نهضت‌های اجتماعی کم و بیش به سوی چندین گروه سیاسی متنوع گرایش پیدا می‌کنند؛ از این رو برای پیروزی نهضت‌های اجتماعی، پیش شرطی وجود دارد و آن این که در لحظه‌ای از توسعه‌ی نهضت، بایستی در درون نهضت، گروه‌های سیاسی سازمان یافته تری به وجود آیند و یا سازمان‌های سیاسی موجود تغییراتی یابند تا بدین شیوه، تحول طلبان اجتماعی، امکان تجدید ساختمان جامعه را، پس از به دست گرفتن قدرت داشته باشند (ر. ک: باتامور، ۱۳۸۰: ۵۶) و این، همان چیزی است که نه تنها در مورد سربداران اتفاق نیفتاد، بلکه سربداران از آغاز تا پایان با دو دستگی سران مواجه بودند و همین اختلافات، سران جنبش را برای رسیدن به قدرت به جان یکدیگر انداخت. هر چند مبتنی بر بعضی از آراء، مقوله‌ی آسیب قدرت، گاه در گستره‌ی نظری- شخصیتی و گاه در گستره‌ی کارکردی و عمل بازتاب می‌یابد و بسیاری از آسیب‌های قدرت

۱. چگونگی به زندان افتادن شیخ حسن از زبان میرخواند: فقها به امیر ارغون شاه جانی قربان گفتند که شیخ حسن مذهب اهل تشیع و سر خروج دارد. ارغون شاه امیر محمد باسقی را فرستاد تا تفحص احوال او نماید. امیر محمد صورت حال معروض شاه گردانید و امیر از سر ایداء شیخ درگذشت. بار دیگر حاسدان پیش ارغون شاه سعایت کرده گفتند شیخ مردی فتنه انگیز است و خلق را به مذهب اهل تشیع دعوت می‌کند و داعیه خروج دارد. ارغون شاه شیخ حسن را به قلعه طالق که در یارز بود فرستاد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۰۱)

سیاسی، برخاسته از دیدگاه و ویژگی‌های فرد صاحب قدرت است؛ فردی که با اندیشه‌های متکبرانه‌ی خود، عرصه نظر را به گستره عملی راه می‌دهد و قدرت را دچار آسیب‌هایی می‌کند (ر. ک: باقری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲)، اما در نگرشی عمیق، به نظر می‌رسد در بررسی آسیب‌های قدرت، همواره پیامدهای ناگوار، برآمده از ساختارهای معیوب اجتماعی است؛ ساختارها و مناسباتی معیوب که می‌توانند از فردی با ویژگی‌های معمول، مستبدی خودکامه و خودخواه بسازند و جامعه را به تباهی دچار سازند؛ با این همه، نمود این ساختار معیوب بی‌گمان در رفتارهای خودکامه‌ی خوخواه بازتاب می‌یابد.

جنگ مازندران در زمان سردمداری امیر مسعود، نمونه‌ای است روشن از جاه طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های این امیر سربداری. به باور آژند جنگ مازندران که به بهانه‌ی پناه دادن ملک فخرالدوله حسن به طغاتی‌مور خان برپاگردید، در بنیاد و اساس، به دلیل جاه طلبی‌های مسعود و به منظور توسعه‌ی متصرفات شمال شرقی روی داده است (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۱۵۶).

بعد از قتل این امیر، وجیه‌الدین مسعود، از یک سو اختلافات داخلی دو گروه شیخیه و سربدار و از دیگر سو جاه طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های سران سربدار، زمینه ساز قتل‌های چندگانه‌ای شد: ای تیمور که از بندگان پدر امیر مسعود به شمار می‌رفت، پس از او به تخت نشست، اما زمزمه‌های خواجه شمس‌الدین علی، مبنی بر بی‌ارزش کردن درویشان از سوی ای تیمور، کارگر افتاد و بعد از مدتی درویشان خواستار برکناری او شدند و سپس به توصیه خواجه شمس‌الدین علی، او را به قتل رساندند. روند در دست گرفتن قدرت توسط خواجه شمس‌الدین، بسیار سیاست مدارانه و همراه با زیرکی بود. وی با ریاکاری و پنهان ساختن شخصیت واقعی خود، ابتدا درویشان را علیه‌ای تیمور شوراند و باعث شد تا او را به قتل برسانند و از آن جا که می‌دانست اوضاع مناسب وضعیت او نیست و نظامیان سربدار او را قبول نخواهند کرد، بهتر آن دید که به ظاهر مقامی نداشته باشد، اما شخصی را بر سر کار آورد که مجری دستورات او باشد. این شخص کسی نبود جز کلو اسفندیار. تصمیمی که با هدفی مشخص و آگاهانه، از سوی خواجه شمس‌الدین گرفته شد. کلو اسفندیار مردی فرومایه، سخت دل و به گفته‌ی مؤلف روضه الصفا رذل بود؛^۱ ویژگی‌ها و صفات ناروایی که باعث شد مردم به تدریج از او دوری کنند.

۱. برای اطلاع بیش تر رجوع کنید به روضه الصفا، ج ۵: ۴۵۱۳

این در حالی بود که خواجه شمس الدین، با بر تخت نشاندن کلو اسفندیار، عملاً طرفداری خواجهگان و اشراف سربرداری را به دست آورده بود. سرانجام از آن جا که کلو اسفندیار برگزیده و مورد انتخاب خواجه بود، سربداران برای برکناری او نزد خواجه رفتند. خواجه نیز سیاست دورویی را پیشه ساخت و با آن که در باطن راضی به برکناری کلو اسفندیار بود، برای رعایت ظاهر، تن بدین کار نداد تا مبدا مردم این کار را بدو نسبت دهند؛ هم از این رو، با نقشه‌ای ماهرانه، قاتلان کلو اسفندیار را از دو گروه شیخیه و سربدار انتخاب کرد تا بدین گونه وانمود کند که هر دو جناح سربدار مخالف او بوده‌اند (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۱۶۳)؛ بدین ترتیب از یک سو می‌توان نتیجه گرفت که خواجه شمس الدین علی، برای رسیدن به قدرت، ای تیمور و کلو اسفندیار را به قتل رساند و بدین گونه حکومت را در دست گرفت. این قتل و کشتار سران سربدار توسط یکدیگر، منافی آرمان‌های نخستین سربداران است؛ به بیان روشن تر، چنین رفتارهایی، به روشنی آرمان عدالت خواهی و صداقت و راستی‌ای که جنبش سربرداری در آغاز به دنبال آن بود را دچار خدشه نمود. بدین گونه، رهبران جنبشی که در آغاز آرمان براندازی ظلم را شعار خویش ساخته بود، برای رسیدن به قدرت از هر گونه جور و ستمی استفاده می‌کردند و در این راه حتی از قتل و کشتار همدیگر نیز باز نایستادند. این رفتارهای متناقض با آرمان‌های نخستین آن گاه شدت می‌یابد که امیر شمس الدین فضل الله باشتینی، تنها با شرط این که جاناش را نگیرند، از امارت کناره می‌گیرد. قتل‌های پی در پی خواجه شمس الدین علی، خواجه یحیی کرابی، خواجه ظهیرالدین کرابی و حیدر قصاب، همگی در همین فضا و اوضاع و احوال صورت می‌گیرد.

بعد از حیدر قصاب، پهلوان حسن دامغانی که در دل آرزوی قدرت و سردمداری داشت، هواداری امیر لطف الله بن مسعود را بهانه ساخته، وارد سبزوار شد. او به خوبی می‌دانست که سربداران و به خصوص مردم سبزوار از خانواده مسعود حمایت می‌کنند. او بر آن بود تا از این فرصت استفاده کند، که استفاده نمود؛ اما پس از مدتی، به بهانه این که لطف الله از پهلوانان سبزواری مخالف او حمایت کرده، لطف الله را از حکومت برکنار کرد و به قلعه دستجردان فرستاد و در آن جا دستور قتل او را صادر کرد (ر. ک: سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۰۱).

نکته جالب توجه در روند انتقال قدرت در بین سران سربدار این است که اینان با تکیه بر مذهب تشیع و با آرمان‌های انسانی و عدالت خواهانه پا به عرصه ظهور گذاشتند اما در ادامه

نه تنها در راستای این آرمان‌ها حرکت نکردند که برعکس، حتی در جریان اعمال و کسب قدرت، از هیچ گونه ظلم، ستم و فساد فرو گذار نکردند.

آخرین سردمدار سربداری، خواجه علی مؤید است که علی رغم گسترش متصرفات سربداران و بهبود رفاه حال مردمان، اقداماتی فاحش و متناقض با آرمان‌های سربداریه را به انجام رساند. این آخرین امیر، که مدت حکومت او از دیگر سران سربدار نیز بیش‌تر بود و در زمان او دولت سربداران، دولتی بزرگ و قدرتمند به شمار می‌رفت، برای رسیدن به قدرت از هر ترفندی استفاده کرد. او برای تحکیم پایه‌های قدرت و حکومت خود، نخست با استفاده از ابزاری از درویش عزیز، درویشی از اهالی اصفهان که مورد اقبال و قبول مردم سبزوار بود، در میان مردم این شهر، احترام و اعتباری کسب کرد، اما پس از مدتی با ترفند و بدون مشورت با درویش عزیز، برای از بین بردن پهلوان حسن دامغانی اقدام کرد.^۱

خواجه علی پس از این که به اهداف خود دست یافت و پایه‌های حکومت خود را مستحکم کرد، در صدد برآمد تا این درویش را از سر راه خود بردارد. در واقع او به دنبال نابودی گروه شیخیه بود. اقداماتی چون انهدام آرامگاه‌های شیخ خلیفه و شیخ حسن نیز در همین راستا انجام شد^۲ (ر. ک: جعفریان، ۱۳۸۶: ۱۷۹). از جمله کارهای دیگری که وی برای حفظ قدرت خود انجام داد، اشاعه و تبلیغ مذهب تشیع بود. او از این شیوه برای موجه جلوه دادن حکومت خود در بین مردم سود می‌جست. دعوت ابن مکی^۳، از فقهای بزرگ شیعی به خراسان در پیوند با همین هدف به انجام رسید. گر چه ابن مکی نتوانست دعوت او را اجابت گوید، اما

۱. برای اطلاع بیش‌تر رجوع کنید به قیام شیعی سربداران صفحه ۱۹۳

۲. در کتاب قیام شیعی سربداران از این اقدام خواجه علی مؤید راه حل رفع اختلافات داخلی سربداران یاد شده است؛ بدین ترتیب که حکومت سربداران حدود سی سال از آشوب‌ها و اختلافات خانگی رنج می‌برد و نیازمند یک استراحت بود و این استراحت حاصل نمی‌شد مگر با رفع اختلافات درونی جناح‌های سربدار. علی مؤید برای رسیدن به این هدف، سرکوبی جناح درویشان را انتخاب کرد (آزند، ۱۳۶۳: ۱۹۵).

۳. ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی دمشقی عاملی جزینی، فقیه بزرگ شیعه است. او از شاگردان قطب‌الدین شیرازی بود. وی پس از تحصیل نزد علمای شاخص در دمشق اقامت گزید علمای سنی زمانش به تهمت سب خلفا نزد قاضی از او شکایت کردند. قاضی شافعی فتوی به توبه او داد و قاضی مالکی فتوی به کشتنش داد. او در اظهار توبه توقف نمود آخر الامر او را کشتند و جسدش را سوزاندند. وی در زندان کتاب لمعه دمشقیه را در فقه تالیف نمود (دشتی، ۱۳۸۵: ۹۴۲).

کتاب اللمعه الدمشقیه را که در فقه امامیه نوشته شده بود، برای خواجه علی فرستاد تا او مطابق این اثر عمل کند.^۱ خواجه علی به دنبال برقراری شیعه‌ی فقه‌ای در جامعه بود تا از این طریق، تشیع را در مقابل اعمال درویشان، بُعد فقه‌ای بخشد و بدین وسیله پایه‌های شیخیان سربدار را تضعیف کند. دیگر اقدام او برای ترویج مذهب تشیع که همگی در جهت حفظ قدرت انجام می‌شد، این بود که در عهد او مردم سبزوار هر بامداد و شامگاه به انتظار امام مهدی اسبی یراق کرده و منتظر می‌نشستند تا امام در موقع ظهور بی‌مرکب نماند (ر. ک: ایتنگهاوزن و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۳۱).^۲ این امیر سربرداری حتی به رهبران جنبش نیز وفا نمود، تا آن جا که دستور خراب کردن مقبره‌ی شیخ خلیفه و شیخ حسن را داد. با چنین سازوکار و رفتاری، تسلیم شدن او به تیمور که از نوادگان مغول بود، نباید مایه‌ی شگفتی گردد. با چنین چشم‌اندازی، آشکارا به نظر می‌رسد نهضتی که از آغاز با آرمان ستم ستیزی و نفی ظلم شکل گرفته بود، به دلیل قدرت‌طلبی‌ها و جاه‌طلبی‌های سران آن و نیز اختلافات حل نشده‌ی داخلی، از مسیر اصلی خود باز ماند و نه تنها آرمان‌های نخستین جنبش را به فراموشی سپرد، بلکه گاه سران و رهبران همان سازوکار ظالمانه‌ی پیشین، مغولی، را، در پیش گرفتند و در هیأت و زیّ سربرداری به رفتار خشن امیران پیش از خویش، اقتدا نمودند، که برای دست یابی به قدرت، خون ریختند و متوسل به قتل و کشتار شدند. آن چه در باره‌ی سربداران روی داد، همان چیزی است که بریتون از آن با عنوان ترمیدوری^۳ یاد می‌کند. او بر این باور است که

۱. برای اطلاع از نامه خواجه علی موید به ابن مکی و دعوت او به خراسان رجوع کنید به قیام شیعی سربداران، ۱۹۹.

۲. حافظ ابرو در این باره می‌نویسد خواجه علی مؤید در اظهار مذهب تشیع غلوی عظیم داشت و اسبی هر روز به زین می‌کشید که ظهور حضرت مهدی سلام الله علیه خواهد بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۳۲۷). پطروشفسکی این عمل خواجه علی را ناشی از عوام فریبی او می‌داند (آژند به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۱۹۸).

۳. اقدامات جزئی که برخی از سران در جهت رفاه حال مردم انجام دادند، از جمله لغو برخی از مالیات‌ها را نباید فراموش کرد.

۴. ماه یازدهم از ماه‌های تقویم انقلاب فرانسه گفته می‌شود که برابر با ۲۰ ژوئیه تا ۱۸ اوت است. پایان بحران انقلاب در روز نهم ماه ترمیدور و یا سال دوم تقویم شاعرانه و جدید فرانسه را گویند (ر. ک: بریتون، ۱۳۶۳: ۲۳۷). در ارتباط با انقلاب‌های جهان، ترمیدور به دوره فروکش کردن خشونت و شدت حرکت‌های انقلابی و تبدیل آن به مرحله آرامش و برگشت از ایده‌های انقلابی مشهور شده است (همان، ۲۴۰).

واکنش و بازگشت به نظام پیشین، جزء گریزناپذیر جریان انقلاب است و می‌افزاید که در هر انقلابی روندی تکراری طی می‌شود: پس از پیروزی و طی یک مدت کوتاه، تحت عنوان نمادین ماه عسل، میانه روها روی کار می‌آیند و در ادامه، گروه‌های تندرو جایگزین آنان می‌گردند و نهایتاً دوران بازگشت به رژیم پیشین را شاهد هستیم (ر. ک: برینتون، ۱۳۵۳: ۲۵۷)؛ باوری که با هوشمندی و به یادآوری آرمان‌های نخستین جنبش، می‌توانست روی ندهد.

ذکر این نکته در پایان سودمند خواهد بود که جنبش سربداران، با همه کاستی‌ها و نقایص خویش، از آن رو که نمودی از تحول‌خواهی مردم تحت ستم به شمار می‌آید و بدان دلیل که به مثابه‌ی استثنایی در شکست فرهنگ سکوت و پذیرش ستم شمرده می‌شود، همواره بر تارکِ خاطره‌های عدالت‌خواهانه‌ی ملی و میهنی سرزمین ما، چونان شراره‌هایی روشنی بخش، خواهد درخشید و آسمان این دیار را با روشنائیِ اخترانِ خاطره‌های دادخواهی مردم پرفروغ خواهد نمود.

نتیجه‌گیری

جنبش سترگ سربداران در سده‌ی هشتم هجری، نمونه‌ای بارز از جنبش ملی، مستقل و شیعی بود که توانست بر سلطه‌ی صد و بیست ساله حکومت مغولان پایان بخشد. این جنبش با هدف براندازی ظلم و ستم و در جستجوی آزادی و عدالت‌خواهی پا به عرصه ظهور گذاشت. سران سربداریه از دو گروه عمده شیخیان و سربدار تشکیل می‌شد. در رأس رهبران شیخیه، شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری قرار داشتند و اولین حاکم سیاسی سربداران امیر عبدالرزاق از گروه سربدار بود. عدالت‌گستری، بیگانه‌ستیزی، رفع ظلم و ستم و عدم توارث در به به تخت نشستن سران حکومتی جنبش، از برجسته‌ترین دستاوردها و آرمان‌های سربداران بود. سربداران حدود چهل و اندی سال حکومت کردند و در طی این مدت افراد زیادی بر تخت نشستند؛ اما به دلایلی چند همچون قدرت‌طلبی‌ها و جاه‌طلبی‌های سران جنبش، اختلافات داخلی حل نشده در میانه‌ی دو جناح شیخیه و سربدار، ساختار معیوب قدرتِ لجام‌گسیخته و بی‌حد سیاسی، جنگ‌های بیرونی و... رفته رفته زمینه‌های کج راهی و سقوط جنبش فراهم آمد و خیزشی که با آرمان‌های بلند عدالت‌خواهی، عدالت‌گستری و رفع ظلم و ستم پدید آمده بود، به تدریج از آرمان‌های نخستین خود دور گردیده، فاصله گرفت، تا آن جا که نتوانست به

وعده‌های روشن خود جامه عمل بپوشاند. در جستار پیش رو، نخست زمینه‌های گوناگون جنبش با عناوینی چون زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی مورد بررسی قرار گرفت. آن گاه مبتنی بر کتب تاریخی، از ویژگی‌های جنبش با تاکید بر آرمان عدالت خواهی سربداری و با ذکر نمونه‌هایی چند از عدالت گستری برخی سران سربدارسخن به میان آمد و در ادامه، تحلیل فرایند قدرت در بین سران سربدار مورد بررسی و چند و چون قرار گرفت. این پژوهش به روشنی نمایان ساخت که چگونه سران سربدار، رویاروی با آرمان‌های اولیه، چگونه برای رسیدن به قدرت، از هر گونه حيله و ترفندی استفاده کردند و در این راستا حتی به قتل و کشتار نیز پرداختند. نمونه‌هایی برجسته از این نوع رفتارها را در رفتار شخصیت‌هایی چون امیر مسعود با برادرکشی و سپس کشتن شیخ حسن جوری، خواجه شمس‌الدین علی با توطئه در کشتن‌ای تیمور و کلو اسفندیار، خواجه علی مؤید با کشتن پهلوان حسن دامغانی و درویش عزیز و نیز منهدم کردن آرامگاه‌های شیخ خلیفه و شیخ حسن می‌توان مشاهده کرد؛ بدین ترتیب به روشنی درمی‌یابیم چگونه جنبشی که در آغاز با آرمان‌های والای انسانی شکل گرفته بود، رفته رفته از آرمان‌های نخستین خویش بازماند و به کج راهی تباهی، ستم و مناسبات غیر انسانی درگلتید؛ چنان کج راهی که نمودی از آرمان‌های رویاروی با آرمان گردید؛ آرمان قدرت‌طلبی و حفظ حکومت به هر قیمت!

منابع

۱. آژند، یعقوب، (۱۳۶۳)، قیام شیعی سربداران، چاپ اول، تهران: نشر گسترده.
۲. امین زاده، علی، (۱۳۸۴)، جنبش‌های شیعی در تاریخ ایران (با نگاهی ویژه به سربداران)، چاپ اول، سبزوار: امیدمهر.
۳. ابن بطوطه، ابوعبدالله، (۱۳۶۱)، سفرنامه، محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. اسمیت، جان ماسون، (۱۳۶۱)، خروج و عروج سربداران، یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۹)، تاریخ مغول، چاپ اول، قم: انتشارات نیلوفرانه.
۶. ایتنگهاوزن و دیگران، (۱۳۸۴)، ایلخانان، یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: انتشارات مولی.
۷. باتامور، تام، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی، محمد حریری اکبری، چاپ اول، تهران: نشر قطره.
۸. باقری و دیگران، کاظم، (۱۳۹۲)، "آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم"، فصل نامه علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره شصت و دو، صص ۷-۳۴.
۹. برینتون، کرین، (۱۳۶۳)، کالبد شکافی چهار انقلاب، محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: نشر نو.
۱۰. -----، به روایت کمبریج، (۱۳۷۹)، تاریخ تیموریان (تاریخ ایران دوره تیموریان)، یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.
۱۱. جعفریان، رسول، (۱۳۸۶)، از یورش مغولان تا زوال ترکمانان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
۱۲. جوینی، عطاملک، (۱۳۷۸)، تاریخ جهان گشای جوینی، محمدبن عبدالوهاب قزوینی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
۱۳. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، (۱۳۷۲)، زبده التواریخ، سید کمال حاج سید جوادی، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۴. حسینی دشتی، سید مصطفی، (۱۳۸۵)، **معارف و معاریف** (دایره المعارف جامع اسلامی)، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی آرایه.
۱۵. حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۶۳)، **تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم**، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
۱۶. خلجی موحد، امان الله، (۱۳۸۴)، **روان‌شناسی جامعه** (آسیب‌شناسی جامعه از دیدگاه روان‌شناسی و جتمعه‌شناسی)، چاپ اول، تهران: نشر دات.
۱۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، (۱۳۷۹)، **حبیب السیر فی اخبار البشر**، عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. دورلند، ویلیام الگزاندر نیومن، (۱۳۸۶)، **فرهنگ پزشکی پاکت دورلند همراه با اطلس رنگی**، چاپ اول، تهران: آینده سازان.
۱۹. رنجبر، محمدعلی، (۱۳۸۲)، **مشعشعیان؛ ماهیت فکری-اجتماعی و فرآیند تحولات تاریخی**، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه.
۲۰. روشه، گی، (۱۳۹۰)، **تغییرات اجتماعی**، منصور وثوقی، چاپ بیست و دوم، تهران: نشر نی.
۲۱. ستوده، هدایت الله، (۱۳۸۳)، **آسیب‌شناسی اجتماعی** (جامعه‌شناسی انحرافات)، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات آوای نور.
۲۲. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۵۳)، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، عبدالحسین نوایی، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری.
۲۳. عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۶)، **آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی**، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. قدیانی، عباس، (۱۳۸۴)، **تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره مغول**، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.
۲۵. کتابی، احمد، (۱۳۹۲)، **"آسیب‌شناسی قدرت در اندیشه مولانا"**، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۹۲، صص ۶۸-۸۳.
۲۶. کلود، ریویر، (۱۳۷۹)، **درآمدی بر انسان‌شناسی**، ناصر فکوهی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

۲۷. کوئن، بروس، (۱۳۸۸)، **درآمدی به جامعه‌شناسی**، محسن ثلاثی، چاپ هفدهم، تهران: نشر توتیا.

۲۸. معین، محمد، (۱۳۸۶) **فرهنگ فارسی**، ۶ جلد، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۹. میرخواند، محمدبن خاوند شاه، (۱۳۸۰)، **تاریخ روضه الصفا**، جمشید کیان فر، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.

۳۰. همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۳۸)، **جامع التواریخ**، بهمن کریمی، چاپ اول، تهران: انتشارات اقبال.

۳۱. هیندس، باری، (۱۳۸۰)، **گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو**، مصطفی یونسی، چاپ اول، تهران: نشر شیرازه.